

قطام افسانه يا واقعيت؟

۱۵ تير ۱۳۹۴ ساعت ۱۹:۲۱

جموع روايت‌هائي که مورخان نخستين درباره شهادت امير مؤمنان آورده‌اند، و شيعه و اهل سنت آن را در کتاب هاي خویش نقل کرده‌اند نشان می‌دهد که علي (ع) با توطئه خوارج به شهادت رسید

، این روايت‌ها را با اندک اختلاف در کتاب‌هایی چون تاريخ طبري، تاريخ يعقوبی، ارشاد مفيد، طبقات ابن سعد، نوشته بلاذري و واقدی می‌توان یافت. و حاصل آن گفته‌ها این است که پس از پايان يافتن جنگ نهروان، دسته‌ای از خوارج گرد آمدند و بر کشته‌های خود می‌گریستند، و آنان را به پارسائی و عبادت وصف می‌کردند.

آنگاه گفتند این فتنه‌ها که پديد آمد از سه تن برخاسته است: علي، عمرو پسر عاص و معاويه. تا این سه تن زنده‌اند کار مسلمانان راست نخواهد شد. و سه تن از آن جمع کشتن این سه تن را به عهده گرفتند.

عبد الرحمن پسر ملجم از بنی مراد کشتن علي را به عهده گرفت. برک پسر عبد الله از بنی تميم کشتن معاويه را، و عمرو بن بکر از بنی تميم کشتن عمرو پسر عاص را. چه وقت این کار را انجام دهند؟ گفتند در ماه رمضان اينان به مسجد می‌آیند و باید در آن ماه به کار پرداخت و شب یازدهم یا سیزدهم یا هفدهم ماه رمضان و یا چنانکه میان شيعه مشهور است شب نوزدهم آن ماه را معين کردند، چرا که در این شب این سه تن از آمدن به مسجد ناچارند.

آن که مامور کشتن عمرو عاص بود دیگری را که آن شب جای او به نماز رفته بود کشت. و آنکه بر معاويه ضربت زد شمشيرش به ران او رسید و زخمی شد و با خوردن دارو از مرگ رهید. اما پسر ملجم نیت پلید خود را عملی کرد.

*آيا به راستی داستان چنین بوده است؟

باید گفت جای تردید است و از آغاز، نشان ساختگی بودن در آن آشکار است. پنداری داستان تویسی ماهر آنرا نوشته است: در ماه رمضان این هر سه تن به مسجد می‌آیند و شب نوزدهم آمدن آنان به مسجد حتمی است.

در اینکه علي (ع) در این شب به دست پسر ملجم ضربت خورد تردیدی نیست. اما آنکه برای کشتن عمرو عاص رفت چرا مردی

خارج نام را به جای او کشت؟ آیا عمرو برای وی ناشناس بود و نتوانست او را تشخیص دهد؟ چرا آن شب عمرو به مسجد نیامد؟ آیا کسی او را از توطئه آگاه کرده بود؟ آنچه به نظر درست آید می‌آید این است که ریشه این توطئه را باید نخست در کوفه، سپس در دمشق جستجو کرد.

چنان که نوشته شد معاویه می‌دانست تا علی زنده است دستیابی به خلافت برای او ممکن نیست.

«اشعث پسر قیس» نیز چنان که اشارت شد با علی (ع) یک دل نبود. ابن ابی‌الدنیا که در سال ۲۸۱ هجری قمری در گذشته و نوشته او پیش از طبری و یعقوبی است در کتاب مقتل الامام امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب به اسناد خود از عبد الغفار پسر قاسم انصاری چنین آورده است: «از بسیاری شنیدم ابن ملجم شب را نزد اشعث بود و چون سحرگاه شد بدو گفت صبح آشکار شد.» اگر آن سه تن با یکدیگر چنان قراری گذاشته بودند، چرا باید پسر ملجم با اشعث شب را در مسجد بسر برد و با او گفت‌وگو کند.

آیا می‌توان پذیرفت آنکه می‌خواهد مخفیانه علی را بکشد، راز خود را با دیگری (آنهم با اشعث) در میان نهد.

بلاذری در کتاب انساب الاشراف آورده است: گفته‌اند پسر ملجم شب را نزد اشعث بن قیس بود و با وی آهسته سخن می‌گفت تا آنکه اشعث او را گفت: «برخیز که بامداد تو را شناساند.» حجر بن عدی چون گفته او را شنید گفت: «ای یک چشم او را کشتی.»

نیز نوشته‌اند، بامداد آن روز که پسر ملجم، علی را ضربت زد، اشعث پسر خود را به خانه علی فرستاد و گفت بنگر در چه حالی است. او رفت و بازگشت و گفت چشم‌هایش به سرش فرو رفته. اشعث گفت: «به خدا چشمان کسی است که آسیب به مغز او رسیده.»

من نمی‌خواهم همانند تاریخ نویس معاصر اباضی، شیخ سلیمان یوسف بن داود، بگویم خوارج یاران علی بودند، و در کشتن او شرکت نداشتند و قبیله بنی مراد که ابن ملجم از آنان بود در شمار خوارج نیست، و داستان پسر ملجم و آن دو تن دیگر بر ساخته قصه پردازان معاویه است تا حقیقت را بر مردم نهان سازند.

بر چند جای کتاب او، هم در حضور وی در الجزیره خرده گرفتیم و هم در نامه بدو نوشتیم.

اما اگر کسی بگوید توطئه شهادت علی (ع) چنانکه بر زبان‌ها افتاده است نیست، گفته‌اش را چندان دور از حقیقت نمی‌دانم. باز هم می‌گوییم جای این احتمال هست که به اصطلاح اگر سر این نخ را بگیریم و پیش برویم، به اشعث در کوفه و از آنجا به دمشق برسیم. اشعث با علی دلی خوش نداشت. چون علی (ع) دست او را از حکومت بر مردم کنده باز داشته بود، نیز در منبر وی را

منافق پسر کافر خواند. شهرستانی در ملل و نحل نویسد: «اشعث از همه آنان که بر علی شوریدند سخت اتر بود و از دین برون رفته اتر.»

*ماجرای قطام و داستان عشق ابن ملجم به او چقدر به واقعیت نزدیک است؟

شگفت اتر از اصل داستان پیدا شدن ناگهانی زنی به نام قطام است که ابن ملجم چون او را دید یک دل نه صد دل عاشق وی شد. و شگفت اتر از داستان قطام خود قطام. در حالی که طبری او را زنی قدیسه می شناساند و می آگوید: «در مسجد اعظم معتکف بود که ابن ملجم و دو تن دیگر به نزد وی به مسجد آمدند و گفتند: ما بر کشتن علی متحد شده ایم.» ابن اعثم، او را زنی بو الهوس و نیمه روسپی معرفی می آکند و چنین می آنویسد:

علی پس از جنگ خوارج رو به کوفه آمد. ابن ملجم پیش از او به کوفه رسید و مردمان را به کشته شدن خوارج مژده می آداد. پس به خانه آی رسید و بانگ طنبور و طبل از آن شنید، آن را نپسندید. گفتند: «در این خانه مهمانی عروسی است.» وی مردم را از طنبور و طبل نهی کرد. زنان از خانه بیرون آمدند. میان زنان زنی بود قطام نام، دختر اصبغ تمیمی. زنی زیبا بود. عبد الرحمن او را دید و اندام و راه رفتن او وی را خوش آمد و در پی او روانه شد و گفت:

- «دختر شوهر داری یا شوی نکرده آی؟»

- «شوی نکرده ام.»

- «شوهری نمی آخواهی که از هر جهت به میل تو باشد؟»

- «من به چنین شوهری نیازمندم. اما مرا بزرگانی است که باید با آنان مشورت کنم. پشت سر من بیا!»

ابن ملجم پشت سر او به راه افتاد تا به خانه آی رسید. قطام لباس هایی که به اندام او می آمد پوشید و به کسی که همراهش بود گفت:

- «به این مرد بگو به خانه درآید. و چون در آمد و مرا دید پرده را بیفکنید.» ابن ملجم به خانه در آمد و قطام را دید و پرده را افکندند. پرسید:

- «کار ما درست شد یا نه؟»

- «بزرگان من به زناشویی ما به شرطی موافقتند که سه هزار درهم و بنده ای و کنیزی به من بدهی!»

- «موافقم.»

- «شرط دیگری هم هست.» - «چه شرطی؟» - «علی بن ابیطالب را بکشی!»

ابن ملجم گفت:

- «انا لله و انا الیه راجعون. چه کسی می تواند علی (ع) را که یگانه سوار هموردشکن و نیزه افکن است بکشد.»

- «سخت نگیر من مال نمی خواهم. اما علی را باید بکشی که او پدر مرا کشته است.»

- «اگر به یک ضربت راضی هستی موافقم.»

- «پذیرفتم، اما باید شمشیرت را پیش من گرو بگذاری!» ابن ملجم شمشیر را نزد او گذاشت و به خانه رفت.

علی به کوفه آمد و مردم پیشباز او رفتند و او را به پیروزی بر خوارج شادباش می گفتند. علی به مسجد بزرگ درآمد و دو رکعت نماز خواند و به منبر رفت و خطبه ای نیکو خواند، سپس رو به پسرش حسن کرد و گفت: «ابا عبد الله! چند روز از ماه رمضان مانده؟»

- «هفده روز!»

پس دست به ریش خود که سپید شده بود برد و گفت:

- «به خدا شقی ترین مردم آنرا به خون رنگین می کند.» و شعری را خواندن گرفت که از کشته شدنش به دست مرد مرادی خبر می داد.

ابن ملجم شنید و پیش روی او آمد و گفت: «امیر مؤمنان! پناه به خدا این دست راست و چپ من است آن را ببر یا مرا بکش.»

علی گفت:

- «چگونه تو را بکشم تو گناهی نکرده ای. با این شعر که به مثل خواندم قصدم تو نبود. لیکن پیغمبر مرا خبر داد که کشنده من مردی از بنی مراد است. اگر می‌دانستم تو کشنده منی تو را می‌کشتم.»

چنین تفصیلی در هیچ یک از کتاب‌های تاریخ و تذکره دست اول دیده نمی‌شود. به نظر مللارسد آنچه در برخی کتاب‌های بعدی نوشته شده از این کتاب برداشته‌اند. نشانه بلکه نشانه‌های ساختگی بودن داستان را به خوبی در آن می‌توان دید.

ابن ملجم پیش از علی به کوفه رسید و مردم را به کشته شدن خوارج مژده داد ابن ملجم کجا بود؟ میان خوارج بود یا با لشگر علی (ع)؟ اگر میان خوارج بود باید کشته شده یا فرار کرده باشد و اگر میان لشگر علی بود چرا دست به کشتن علی زد؟ آیا به نفاق خود را در شمار سپاهیان علی درآورده بود. گمان دروغ و نفاق درباره خوارج کمتر می‌رود زیرا اگر چنین بودند، خود را به کشتن نمی‌دادند. او که جزء خارجیان بود چرا مردم را به کشته شدن خارجیان مژده می‌داد؟

ابن ملجم از زیبایی قطام خوشش آمد و در پی او افتاد.

باید پرسید مردی که از جان گذشته و در پی توطئه‌ای بزرگ است، کجا فرصت عاشق شدن و زن گرفتن را دارد و خرده‌های دیگر که از آن چشم می‌پوشیم.

علی گفت: «اگر می‌دانستم کشنده منی تو را می‌کشتم.» علی چگونه کسی را که مرتکب قتل نشده می‌کشد؟

در این کتاب آمده است ابن ملجم شب حادثه مست در خانه قطام خفته بود. قطام وی را بیدار کرد و گفت:

- «وقت اذان است برو و خواست ما را انجام بده و شادمان و خرم بازگرد.» و مترجم فارسی افزوده است: «ما حاجت تو را روا کردیم تو نیز برخیز و حاجت ما را روا کن و بازگرد و به عشرت بپرداز.»

باید پرسید، قطام آن شب چرا پسر ملجم بیگانه را در خانه خود خواباند؟ آیا بزرگانیش به او چنین رخصتی داده بودند. و آیا باور کردنی است ابن ملجم که قصد کار بزرگی را داشت، مست بخوابد؟ اما بلاذری در یکی از روایت‌های خود نوشته است:

ابن ملجم به کوفه درآمد و کار خود را پنهان می‌داشت. پس قطام دختر علقمه را به زنی گرفت و سه شب نزد او به سر برد. در شب سوم قطام بدو گفت:

- «چه خوب دل به خانه و زن خود بسته ای و پی کاری که برای آن آمده‌ای نمی‌روی.» گفت:

– «من با یارانم قراری گذاشته ام و از آن بر نمی‌آگردم.»

مجموع این تناقض‌ها ساختگی بودن اصل داستان را تأیید می‌کند. گویا داستان قظام را ساخته و به کار آن سه تن پیوند داده‌اند تا بیشتر در ذهن‌ها جای گیرد.

این تفصیل‌ها را برای آن می‌آورم که از یک سو نشان دهم این داستان چنان که نوشته شده سر تا پا بی‌اساس است، و از سوی دیگر اینکه پیشینیان تنها به نقل داستان بسنده می‌کرده‌اند و به نقد آن نمی‌پرداخته‌اند. من می‌دانم داستانی که بیش از سیزده قرن است در ذهن خواننده و شنونده جای گرفته با این نوشته و مانند آن، محو نمی‌شود. انتظار من هم این نیست که آن باور را رها کنند و بدین اعتقاد باشند. اما اکنون که تاریخ نویسی روش دیگری یافته بهتر است در همه نوشته‌های پیشینیان، و نه تنها در این داستان با دیده دیگری بنگریم.

منبع: فارس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۰۸۷۸/واقعیّت-یا-افسانه-قظام>